

- منصور امان

اگر تنها یک مولفه ثابت در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی و تنظیمات ناشی از آن بتوان سراغ گرفت که کلیه گرایشها و باندهای "نظام" پیرامون آن وحدت نظر داشته باشند، همانا اصل تقسیم بندی خودی و غیر خودی به مثابه معیار ارزیابی دیدگاهها و آراء سیاسی و نظری می باشد. سیاست پیگرد و سپس سرکوب گسترده دگراندیشان که همراه با تصرف قدرت و ابزارهای قهر آن، به تدریج دامنه های غیرقابل تصور و بی مثالی یافت، از همین منطق پیروی کرده و می کند. بنابراین جای شگفتی نیست که حکومت ملاها در طول حیات بیست و چهارساله اش، برگزاری حتی یک انتخابات آزاد را در کارنامه خود ندارد و صدور مجوز فعالیت برای یک روزنامه یا حزب سیاسی مخالف را نمی تواند مستند سازد. مشروعیتی که جمهوری اسلامی حیات خویش را مدیون آن است بیش از هر تدبیر دیگری، بر منزوی ساختن جبری اندیشه ی دگرگونه بنا گردیده است و در پاسداری از این اکسیر زندگی، هر جناح ذی نفع به یکسان خویشتن را مسئول می داند.

پی افکندن یکی از واپس گرایانه ترین انواع استبداد سیاسی هرگز مانع آن نشده که حکومت در تبلیغات خود، این جنس زمخت و بنجل را به عنوان شاهد بی بدیل کالای نقد آزادی، برسر هرکوی برزن داخلی و بین المللی جار بزند. در همان حال که جلوه گری ناشیانه باند ولایت، به دلیل دفاع آشکار از بریدن زبانها و قطع گردننها که حتی در گفتار عادی نیز به سطح نشت می کند، ناچار به تحمل بار تناقض کمتری می باشد، همین ناهمگونی نزد مدافعان دروغین "اصلاحات"، حجمی دوچندان می یابد. میدان فراخ آزمایشی که نظام استبدادی - مذهبی گسترانیده است تقریباً به طور روزانه ادعاهای آنان همچون تساهل و تسامح در برخورد به دیدگاه متفاوت را به مبارزه می طلبد و محک می زند. "اصلاح طلبان" جمهوری اسلامی، بازندگان همیشگی این چالش هستند و هر آوردگاه جدید، پرچم درهم تنیدگی نظم فکری آنان با نظام سیاسی حاکم را بیشتر به جنبش در می آورد.

ژرفای این پیوند را باند "مجاهدین انقلاب اسلامی" در اطلاعیه ای که به بهانه گفته های سلمان رشدی انتشار داده، یکبار دیگر به نمایش می گذارد. جریان مزبور که یکی از اجزای اصلی سناریوی "اصلاحات" و "دوم خرداد" به شمار می رود، به صراحت فتوای تکفیر خمینی علیه این نویسنده را تأیید کرده و فراتر از آن، با اعلام اینکه "اظهارات سلمان رشدی را آیه ی شیطانی جدیدی تلقی می کنیم" یک اتهام جدید که همسنگ جرم قبلی ست نیز به لیست اتهامات او اضافه می کند. علت برآشفستگی مکلاهای مکتبی این است که آقای رشدی حکم مرگ علیه خود را با رای دادگاه همدانی علیه هاشم

آقاجری مقایسه نموده و این جسارت، کاسه‌ی مدارا و تساهل "اصلاح طلبان" مزبور را لبریز ساخته است. تفاوتی که چماقداران پا به سن گذاشته، بین دو حکم مرگ به جرم ابراز عقیده قائل هستند، از معیارهایی سرچشمه می‌گیرد که توسط آن مرزهای خودی و غیر خودی در جمهوری اسلامی و پیرو آن آزادی اندیشه شیار زده شده اند. "مجاهدین انقلاب اسلامی" در تعریف مشخص ارزشهای پاره سازانه ای که قتل رشدی را مجاز و اعدام "برادر سید هاشم آقاجری" را ناروا می‌شمارد می‌گویند: "وقتی مردم می‌بینند که یک استاد مسلمان دانشگاه، جانباز و برادر شهید به اتهام سخنانی که به تصریح مراجع مسلم تقلید، متضمن نفی هیچ یک از مسلمات و ضروریات دین و مذهب نیست به ارتداد محکوم می‌شود، حکم امام علیه سلمان رشدی را نیز قیاس خواهند گرفت". بنابه این استدلال، حضور آقاجری در سمت درست خطوط قرمز به او اجازه نقد و بررسی را اعطاء نموده است اما همین حق در مورد کسانی که به لحاظ فکری در سوی دیگر پرچین هستند، نه تنها به رسمیت شناخته نمی‌شود بلکه آنان را سزاوار مرگ نیز می‌سازد. هرگاه در نظر گرفته شود که نوشته‌ی سلمان رشدی نه نقد ایدئولوژیک یک مذهب بلکه تخیلی قالب یافته در رمانی ادبی ست آنگاه قشری گری کراهت آمیز این تفکر نیز بیشتر آشکار می‌گردد.

اظهار نگرانی باند یاد شده پیرامون "تطهیر رشدی"، پیروی شاگردان خمینی از شگردهای فرصت طلبانه استاد خود را به خوبی به نمایش می‌گذارد. برآستی چه کسی ست که نداند او فتوای ارتداد رشدی را دقیقاً به دلیل مصالح سیاسی "نظام" و روزی خوری از بحران بین المللی ناشی از آن صادر نمود؟ "مجاهدین انقلاب اسلامی" نیز به همین گونه با یادآوری التزام خود به حکم یاد شده، در پی کسب منافع مشخص سیاسی و البته این بار فرونشاندن بحران داخلی که در درجه نخست موجودیت آنها را تهدید می‌کند، هستند. آنان برای رهانیدن سر خود از زیر تیغ، ماسک آزادی و تسامح را از چهره برمی‌دارند تا رقیب بازشان شناسد: خودی!